

## موضوع ۱۱

**دوست داشتن خدا**

آیا در زندگی تان کسی هست که هدیه خریدن برای او را مشکل می‌یابید؟ برای کسی که همه چیز دارد، چه می‌گیرید؟ حال، به خدا فکر کنید. برای او چه می‌توانیم بکنیم که موجب رضایت خاطر او گردد و آن را قدر بدهد؟ اگر محبت عجیب خدا و عظمت او ما را گرفته است، در مقابل چگونه باید پاسخ داشته باشیم؟ جواب این سؤال ساده است. اول از همه، او از ما محبت ما را می‌طلبد. ولی منظور از این سخن چیست؟

در این موضوع ما

- منظور از این سخن که خدا را از طریق جلال دادن و اطاعت از او محبت کنیم، چیست.
- پرستش خدا و اطاعت از او را در زندگی خود ارزیابی خواهیم کرد.
- اهمیت و نقش شام خداوند را به عنوان عمل پرستش و اطاعت بررسی خواهیم کرد.
- اهمیت پرستش را به عنوان شیوه زندگی خواهیم آموخت.
- وقت داده و خدا را پرستش و ستایش خواهیم کرد.

**هفتم موضوع**

منظور از این سخن که خدا را با تمامی دل دوست بداریم، چیست؟ آیا بین دوست داشتن خدا و پرستش کردن او ارتباطی وجود دارد؟ خدا از ما خواهان چگونه پرستشی است؟ آیا پرستش چیزی فراتر از یک جلسه کلیسایی است؟ دوست داشتن خدا و اطاعت از او چه رابطه‌ای با هم دارند؟ چه چیزی ما را مانع می‌شود که بطور کامل از خدا اطاعت نکنیم و او را پرستش نماییم؟ جلال دادن خدا در تمامی جنبه‌های زندگی مان به چه مانند خواهد بود؟

**کوچک ولی مقوی** (علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با

موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا

نباشند.)

پرستش چیزی به مراتب فراتر از داشتن یک جلسه کلیسایی و یا گذراندن دقایقی در دعا می‌باشد. پرستش بیشتر شیوه زندگی است؛ زندگی هر روزه به جهت جلال خدا.

«ما کلیساهای بشارتی، چیز زیادی در رابطه با پرستش نمی‌دانیم. بشارت تخصص ما است، نه پرستش. از بزرگی و عظمت خدای قادر مطلق آگاهی اندکی داریم. تمایل داریم بی‌پروا و گستاخ و مغرور باشیم. و جلسات پرستش ما اغلب ضعیف، شلخته، ماشینی، سرسری و راکد است... بسیاری از پرستش‌های عمومی ما مراسمی هستند که از واقعیت در آن خبری نیست؛ شکل و شمایل دارند، بی‌آنکه قدرتی در آنها باشد؛ مذهبی هستند که خدایی در آن نیست.» - جان استات

اگر از خدا اطاعت نمی‌کنی، نمی‌توانی مدعی دوست داشتن او باشی.

در «تعلیم نامه مذهبی وست مینستر» آمده است که هدف و غایت انسان «جلال دادن خدا و بهره‌مند شدن از او به شکل ابدی» است. ولی باید بدانیم که جلال دادن خدا و بهره‌مند شدن از او به شکل ابدی هر دو یک چیز هستند. کیف کردن و بهره بردن همان جلال دادن است. خدا با فرمان به اینکه او را جلال دهیم، ما را دعوت می‌کند که از او بهره‌مند شویم و کیف کنیم.» سی. اس. لوئیس

دکتر «مک کالو» در کتاب «از خدا در پرستش ما» می‌گوید: «آتش فروبرنده چنان مهار شده که شعله آن تا به حد شعله یک شمع فرو کشیده است، که شاید بتواند بر محیط قدری جوی مذهبی اضافه کند، ولی مطمئناً گرمایی واقعی، نوری کور کننده، و قدرتی تصفیه‌گر نخواهد داشت.»

## نمونه‌ها به جهت مطالعه

### سعید

سعید دائم از محبتی که به خدا دارد، سخن می‌گوید و دائم اشعار بر آن می‌دارد که از میزان محبت خود به خدا آگاه است. چند سالی است که به مسیح ایمان آورده و از اینکه زندگی خود را جمع و جور کرده است، بسیار راضی است. در جلسات خانگی و کلیسا مرتب حاضر می‌شود و در جلسات پرستشی به شکلی مرئی و با دستهایی برافراشته به ستایش خدا می‌پردازد. و به شکل مرتب هم در حضور خدا به دعا می‌نشیند. آن روزهای عرق خوری‌ها و

مست بازی‌های او اینک فراموش شده است. با این وجود می‌داند که هنوز هم جاهایی در زندگی او هست که نیاز به تغییر دارند. او هنوز هم با دوست دختر خود (که او هم مسیحی است) زندگی می‌کند و با هم رابطه جنسی دارند. می‌داند که در مورد این رابطه باید کاری انجام دهد، ولی دائم خود را توجیه می‌کند که لااقل فقط با یک زن رابطه دارد و مانند زندگی قبلی خود با زنهای مختلف نمی‌خواهد. در عین حال می‌خواهد که در رابطه خود با خدا رشد کند.

در رابطه با این شیوه زندگی به سعید چه می‌گویید؟ آیا این امکان هنوز برای سعید هست که در این رابطه با دوست دختر خود کماکان ادامه دهد و در عین حال، در رابطه‌ای هم که با خدا دارد، رشد نماید و او را به تمامی دل محبت کند؟

### جیران

جیران هم عضو جلسه خانگی شماست. آمدن به کلیسا و پرستش خدا را دوست دارد. از کار خدا در زندگی خود چنان سپاسگذار است که می‌خواهد در مقابل چشم همه، او را به شکلی بسیار عمیق بپرستد. مشتاق داشتن وقت دعای خلوت با او هم هست و می‌خواهد که با خدا رابطه‌ای عمیقتر داشته باشد. ولی، در منزل مادر چهار بچه کوچک هم هست. همیشه سر پا این طرف و آن طرف می‌دود، امکان ندارد که برای چند دقیقه بتواند بنشیند و جیغ یکی از آنها در نیاید و جیران برای تر و خشک کردنش دوان نباشد. داشتن وقت خلوت با خدا ایده زیبایی است، ولی با این وضعیت چگونه می‌تواند چنین وقتی با خدا داشته باشد؟ رفتن به کلیسا هم به آن شکلی که بود، دیگر نیست. بعد از آماده کردن صبحانه و حمام کردن و لباس پوشاندن بچه‌ها و فشار آوردن به شوهر که سریعتر حاضر شود، جیران چنان خسته و مستأصل می‌شود که دیگر رمقی در او باقی نمی‌ماند و بودن در کلیسا هم او را ارضا نمی‌کند. شوهر او هم همانند خود او از رمق افتاده به کلیسا می‌رسد. مسئولیتهای کاری زیاد باعث شده است که شش روز در هفته کار کند و برخی از بعد از ظهر یکشنبه‌ها نیز مجبور است به سر کار برگردد. حتی زمانهایی هم که در سر کار نیست، ذهنش با مسائل کاری درگیر است. در صندلی کلیسا هم که نشسته است، به جزئیات کار خود فکر می‌کند. قلبی که روزی از تمجید خالص و اصیل خدا پر بود، اینک از نگرانی و تشویش مملو است.

جیران و همسرش دیگر پرستش عمومی و در خلوت را غنی و پر نمی‌یابند. به این زوج چگونه می‌توان کمک کرد؟

مشکل و یا سؤال اصلی مطرح برای ما چیست؟

## مطالعه کتاب مقدس

### مرقس ۱۲: ۲۸ - ۳۱

و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است. و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.»

عیسی با عده‌ای از فریسیان در مباحثه بود. این فریسیان تلاش می‌کردند که با سوالات نزاع‌انگیز جمعیت را بر علیه عیسی بشورانند. از آنجا که عیسی از عهده جواب این سوالات به خوبی می‌آمد، یکی از معلمین یهود تصمیم گرفت که شخصاً با او وارد مباحثه شود. از عیسی سخت‌ترین سؤال خود را پرسید: «بزرگترین امر در کل شریعت (تعالیم عهد عتیق) کدام است؟» در آن زمان این سؤال در میان محققین یهود به شکلی داغ مورد بحث بود. کدامیک از ۶۱۳ فرمان عهد عتیق از همه مهمتر و بزرگتر است؟ عیسی بر آن شد که سؤال را با بیان فرمانی که هر چیز دیگر را خلاصه می‌کرد، جواب دهد. معلم یهود از این جواب عیسی بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و رفت.

به نظر شما منظور از دوست داشتن خدا با تمامی دل، جان، فکر، و قوت چیست؟

### یوحنا ۱۲: ۱ - ۸

پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را با مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»

و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت. عیسی گفت: «او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است. زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

در یوحنا ۱۲ یکی از مهمترین عمل پرستش ثبت شده است، عملی که بسیار قابل توجه می‌باشد. عیسی زندگی مریم را عوض کرده بود و چندی قبل هم برادر او را از مرگ برخیزانیده بود. مریم به جهت نشان دادن احترام، از رسم مرسوم آن زمان استفاده کرد. ولی به طریقی آن را انجام داد که ابداً مرسوم نبود. آنچه که او انجام داد، خارق‌العاده بود و نمایانگر قلبی بود که به پرستش عیسی نشسته است.

اول، مریم از عطر سنبل خالص استفاده کرد. عطر سنبل از مواد گیاهی و ادویاتی تولید می‌شد که از شمال هندوستان به مملکت وارد می‌گشت و از این رو عطری بسیار گران به حساب می‌آمد. مردم این عطرها را در رطلها به شکلی مهر و موم شده نگه می‌داشتند و تنها در مواقع و مراسمی نادر مهر آنها شکسته می‌شد. مریم عطری بسیار نادر و گرانبها را انتخاب کرد. دوم، مریم تمامی رطل را برای اینکار استفاده کرد. یوحنا می‌گوید که ارزش آن عطر به اندازه مزد یکسال بود.

مردم اغلب از عطریات و روغن‌ها همانند نوعی حساب پس انداز استفاده می‌کردند؛ زمانی که به پول احتیاج داشتند، می‌توانستند این عطرها را بفروشند. رطل عطر سنبل مریم، شاید هم تمامی پس انداز زندگی او بوده است!

مریم به جای ریختن روغن به سر عیسی، روغن را به روی پاهای عیسی ریخت و با این کار نیز رسم آن روز را شکست. اینکار معمولاً وظیفه برده خانه بود که پای کسی را بشوید و بردگان هم عموماً پای افراد را با عطر و روغن گرانبها نمی شستند! مریم با اینکار خود نه فقط نوکری خود را به عیسی نشان داد، بلکه بی ارزش بودن چنین عطری را هم به جهت سر عیسی در مقابل چشم همه ظاهر ساخت. سوم، مریم برای خشک کردن پاهای عیسی از حوله استفاده نکرد، گیسوان خود را بکار گرفت. در رسم آن روز، زنی محترم به هیچوجه گیسوان خود را در ملاء عام باز نمی کرد. ولی مریم در عمل پرستشی چنین دراماتیک، اینکار را انجام داد. برآستی هم چنین عمل پرستش را در هیچ جا نمی توان یافت. (جف جونز، «انزوا و خدمت»)

به نظر شما این عمل پرستش خارق العاده و گرانبها شاگردان را تا بدین حد ناراحت نمود؟

چرا عیسی آنها را توبیخ کرد و مریم بخاطر کاری که کرد، حرمت نمود؟

متی ۶: ۱۹ - ۲۱، ۲۴

(از انجیل تفسیری)

ثروت خود را بر روی این زمین نیندوزید زیرا ممکن است بید یا زنگ به آن آسیب رساند و یا دزد آن را برآید. ثروتمندان را در آسمان بیندوزید، در جایی که از بید و زنگ و دزد خبری نیست. اگر ثروت شما در آسمان باشد، فکر و دلتان نیز در آنجا خواهد بود. نمی توانی به دو ارباب خدمت کنی. باید فقط یکی از آنها را دوست داشته باشی و فقط به یکی وفادار بمانی. همچنین نمی توانی هم بنده خدا باشی و هم بنده پول.

منظور عیسی از این سخن چه بود که فرمود: «دو ارباب را نمی توانی خدمت کنی»؟

من و شما چه چیزی به غیر از خدا را تمایل به خدمت داریم (زندگی مان را به آن وقف می‌کنیم)؟

من و شما چگونه می‌توانیم این چنین پرستشی را از خود نشان دهیم؟

### اقرنتیان ۱۱: ۲۳ - ۲۶

زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من بجا آرید.» و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.

یکی از مهمترین طریقی که می‌توان خدا را بدان پرستیم و محبت خود را نسبت به او نشان دهیم، به یاد آوردن قربانی‌ای بود که بخاطر ما انجام داد. عیسی به جهت این یادآوری، رسم ضیافت خداوند (عشا ربانی) را از خود بجا گذاشت. عیسی از خود دو آیین برجای گذاشت و همه پیروان خود را به نگاهداری این دو آیین امر فرمود: تعمید در آب و شرکت در شام خداوند.

نان تکه شده تمثیل از چه چیزی است؟

پیاله چه چیزی را تمثیل می‌کند؟

اولین هدف شام خداوند که عیسی از آن سخن گفت، چیست؟ (آیات ۲۴ و ۲۵)

دومین هدف شام خداوند که عیسی از آن سخن گفت، چیست؟ (آیه ۲۶)

## دیگر منابع

«اگر در روز یکشنبه پرستش می‌کنید، در روز دوشنبه چه می‌کنید؟» به قلم «توزر»  
فصل دهم از کتاب به سر پرستش چه آمد؟

«خدا ... وه!» به قلم «نیدام»  
فصل پانزدهم از کتاب در جوار عظمت او

«شام خداوند» به قلم «جف جونز»  
با کسب اجازه از نویسنده

## اگر در روز یکشنبه پرستش می‌کنید. در روز دوشنبه چه می‌کنید؟

از کتاب «به سر پرستش چه آمد؟» به قلم «توزر»

زمانی که پا به یکی از آن کلیساهای معمولی بشارتی که در همه جا می‌توان یافت می‌گذارید، آیا سر شما به نشانه حرمت و احترام به پایین می‌افتد؟

متعجب نمی‌شوم اگر جواب شما منفی باشد.

من خود زمانی که به یک چنین کلیسایی پا می‌گذارم، غم سنگینی بر وجودم می‌نشیند. زیرا تبدیل به نسلی شده‌ایم که به سرعت تمامی تقدسات الهی را در پرستش‌هایمان از دست می‌دهیم. بسیاری از کسانی را که در کلیساها بزرگ کرده‌ایم، با واژه‌هایی چون حرمت و احترام دیگر کاری ندارند، که همین خود نشان دهنده شک آنهاست در اینکه خدا در این کلیساها باشد.

در بسیاری از کلیساهایمان منش و طرز برخوردهایی را می‌توان دید که از دست رفتن آنچه را که داریم، خبر می‌دهند. از دست دادن هوشیاری و آگاهی نسبت به حضور خدا در میان ما، چنان ضرر بزرگی است که حتی مطرح ساختن آن هم ترس را بر وجود انسان فرو می‌ریزد.

در این رابطه باید ملامت را روی دنیاگرایی در حال رشد بگذاریم که در کلیساهایمان رخنه کرده‌اند و افراد به جای گرسنگی و تشنگی به آن حیاتی که خدا را خشنود می‌کند، بیشتر به این یکی ولع دارند. ما خدا را دنیوی کرده‌ایم، انجیل مسیح را دنیوی کرده‌ایم، و پرستش را دنیوی کرده‌ایم.

از چنین کلیسایی مرد خدایی که از نظر روحانی قوی باشد، به هیچ‌وجه بیرون نخواهد آمد. از چنین کلیسایی هیچ نهضت و بیداری روحانی که به دعا معتقد باشد، ظهور نخواهد کرد. اگر خدا باید احترام و حرمت شود، اگر خدا باید پرستش گردد، این امکان هست که خدا همه ما را دور بریزد و از جایی دیگر شروع کند.

در میان ما برای پرستش حقیقی نیاز و ضرورت وجود دارد. اگر خدا همانی است که می‌گوید، و اگر ما هم همان افراد ایمان‌داری هستیم که ادعا می‌کنیم، پس باید او را پرستش کنیم. اگر خدا را از طریق تولد تازه از بالا شخصاً ملاقات نکرده‌ایم و این تجربه روحانی را که روح قدوس خود خدا موجد آن است، نداریم، به هیچ عنوان به پرستشی که خدا را جلال می‌دهد، حقیقتاً تمایل نخواهیم داشت و از آن لذت نخواهیم برد!

روشهایی که بدان با مردم صحبت می‌کنیم و آنها را به ملکوت خدا می‌آوریم، چنان نرم و دنیوی هستند که انسانها دیگر طالب رویارویی با خود نیستند و نمی‌خواهند خود را چنانکه خدا می‌بیند، ببینند و به بحران کشیده شوند. اینگونه خداجویی را دیگر نمی‌توان دید. زمانی که آنها را به کلیسایمان می‌آوریم، هیچ فکری در رابطه با محبت و پرستش خدا ندارند، زیرا در مسیری که بدان آنها را آورده‌ایم، به هیچوجه با خود روبرو نشده‌اند، در وجودشان بحران ننشسته است، نیازی به توبه ندیده‌اند؛ فقط آیه‌ای از کتابمقدس که وعده بخشش را در خود دارد.

کاشکی می‌توانستم به شکلی مکفی جلال آن کسی را که شایسته پرستش ماست، در مقابل چشم‌تان بگذارم. اگر نوایمانان ما، آنها که هنوز در مسیح بچه هستند، هزاران صفات او را می‌دیدند و حتی اگر اندکی از وجود او را حس می‌کردند، از اشتیاقی که به پرستش و احترام و تمجید او بر جان‌شان می‌نشست، تا به ابد از هوش می‌رفتند.

بسیاری از مسیحیان مایوس را می‌شناسم که حاکمیت خدا را حقیقتاً باور ندارند. در چنین وضعی مسلماً از انجام آنچه که در مقام پیروان فروتن و اعتماد کننده خدا و مسیح او بر دوش داریم، شانه خالی می‌کنیم.

و با این وجود، دلیل آمدن مسیح به دنیای ما هم همین است. علمای علم الهی قدیم آن را «آنتروپیسیم» خواندند؛ وحدت ذات الهی و بشری در مسیح. این مطلب راز بزرگی است و در مقابل آن با هول و حرمتی بزرگ می‌ایستیم. کفشهای خود را از پا بدر کرده، در مقابل این بوته شعله‌ور و سوزان زانو می‌زنم؛ درک این راز از قدرت فهم من بیرون است.

«آنتروپی»؛ راز وحدت خدا و انسان در یک شخص! این راز، وحدت دو شخص نیست، وحدت دو ذات و طبیعت است.

بنابراین، ذات و طبیعت خدا و ذات و طبیعت انسان در این یک به هم می‌پیوندند که ما او را خداوند ما عیسی مسیح می‌خوانیم. تمامی آنچه که خدا است، و تمامی آنچه که انسان است، به شکلی ابدی و حل‌نشدنی با هم در می‌آمیزند.

تجربه موسی را در بیابان بیاد آورید؛ در مقابل آتشی ایستاده بود که بوته را در شعله‌های خود داشت ولی آن را سوزانیده و خاکستر نمی‌کرد. موسی در اینکه باید در مقابل این بوته به زانو درآید و خدا را بپرستد، تردید نداشت. موسی بوته را پرستش نکرد؛ موسی خدا و جلال او را که در آن بوته ساکن گشته بود، پرستید.

این تمثیل مهمی است، زیرا به محض اینکه آتش از بوته جدا شد، بوته، باز بوته بود.

ولی این مرد، مسیح عیسی، به شکل ابدی پسر خدا است. در پری این راز هرگز هیچگونه جدایی نبوده است، مگر آن لحظات هولناکی که عیسی فریاد برآورد: «الهی، الهی چرا مرا ترک کردی؟» (متی ۲۷: ۴۶). زمانی که خدای پسر بار گناه و خطای ما را بر دوش گرفت و بر روی صلیب، نه بخاطر گناه خود، بلکه بخاطر گناه ما می‌مرد، خدای پدر به او پشت کرد.

اولوهیت و بشریت به هیچ عنوان از او جدا نگشت. و تا به امروز در یک شخص، یکپارچه باقی مانده است. زمانی که در مقابل او زانو زده، می‌گوییم: «خداوند من و خدای من، تخت تو ای خدا تا ابدالابد است»، این سخن را به خدا می‌گوییم.

به گمان من، آنچه را که انبیای خدا از راز او پیش از اعصار دیدند، به مراتب بیشتر از آن چیزهایی است که ما می‌توانیم به قوت تلسکوپهای مدرن و وسایل الکترونیکی، از کهکشانها و سیارات ببینیم.

انبیا، خداوند خدای ما را دیدند. او را در زیبایی خود دیدند و سعی به توصیف او کردند.

او را وجودی زیبا، درخشان، لطیف و پیروز توصیف نمودند. از سلطنت و از فیاضی او سخن گفتند.

او را وجودی عظیم و پرشکوه تصویر کردند، و در عین حال حلیم. او را صالح، و پر از راستی دیدند.

سعی کردند شیوه محبت او را با آن شادی و سرور و عطر خود توصیف کنند.

زمانی که انبیا سعی به توصیف خدایی دارند که به آنها ظاهر شد و با آنها سخن گفت، و صفات و فیضها و ارزش او را برای من بیان می‌کنند، احساس می‌کنم که می‌توانم همانند آنها زانو زدم و از فرمان آنها تبعیت کنم: «او خداوند توست، او را بپرست.»

او لطیف و شاهانه است، ولی در عین حال آنقدر فیاض، که چیزی از عظمت خود برای خود برنمی‌دارد.

او حلیم است، ولی آن چنان حلیم که باز چیزی از آن شکوه برای خود برنمی‌دارد.

حلیم بودن و عظمت عیسی. کاشکی می‌توانستم در این مورد سرودی بنویسم و نغمه‌ای بسرایم. در

چه جای دیگری می‌توان شکوه و عظمت را با حلیم بودن چنین متحد و یکپارچه دید؟

حلیم بودن، بشریت او بود. شکوه و عظمت اولوهیت او بود. این دو را در او به شکل ابدی می‌توان

یکپارچه دید. آنقدر حلیم که از مادر شیر خورد، مثل هر کودک دیگر گریه کرد، و محتاج به همان

چیزهایی بود که هر بچه به آن احتیاج داشت.

ولی خدا هم بود و در عظمت خود در مقابل هیرودیس و پیلاتس ایستاد. زمانی که از آسمان

برمی‌گردد، در شکوه و جلال خود خواهد بود؛ در شکوه و جلال خدا. با این وجود در عظمت انسانی

هم که خدا است.

این است خداوند ما عیسی مسیح. در مقابل دشمنان خود در شوکت خویش می ایستد. و در برابر دوستان خود با حلم و فروتنی می آید.

این اختیار به ما انسانها عطا شده است که از میان این دو انتخاب کنیم. می توان هر دو را انتخاب کرد. ولی اگر جنبه حلیم عیسی را نمی خواهیم، جنبه عظیم و با شکوه او را خواهیم شناخت.

در روی زمین، بچه ها به نزد او آمدند. مریضان و گناهکاران به سوی او شتافتند. فرد اسیر به روح پلید به نزد او آمد. آنهايي که به احتیاجات خود واقف بودند، از هر طرف آمده او را لمس نمودند و او را چنان حلیم یافتند که قدرت او به آنها داخل شده، آنها را شفا داد.

زمانی که باز خود را به انسانها ظاهر کند، در شکوه و عظمت خود خواهد بود. در عظمت شاهانه خود با غرور و زکا بشر را گوشمالی خواهد داد، چرا که کتابمقدس سخن از آن دارد که هر زانویی خم خواهد شد و هر زبانی خداوندی و پادشاهی او را اقرار خواهد کرد.

برای اینکه او را حقیقتاً بشناسیم، لازم است او را دوست بداریم و پرستش کنیم. در مقام قوم خدا، ما اغلب چنان گیج و مبهوت هستیم که می توان ما را قوم ضعیف و لغزان خدا خواند. این مطلب در مورد بسیاری از ما باید صادق باشد، زیرا همیشه پرستش را عملی تلقی می کنیم که در مواقع حضور خود در کلیسا انجام می دهیم.

کلیسا را خانه خدا می خوانیم. آن را به او وقف کرده ایم. و بدین ترتیب کماکان با این گمان غلط ادامه می دهیم که گویی کلیسا تنها جای پرستش خدا است.

ما به خانه خدا می آییم، خانه ای که از آجر و سنگ و چوب ساخته شده است. به این دعوت دیگر عادت کرده ایم: «خداوند در مقبد مقدس خود می باشد، بیاید همه در حضور او زانو زنیم.»

این مطلب در روز یکشنبه، آنهم در کلیسا صورت می پذیرد. خیلی زیبا! ولی صبح دوشنبه بزودی فرا می رسد. شخص مسیحی به سر کار خود می رود. معلمین مسیحی به سر کلاسهای خود می روند. مادر مسیحی در منزل مشغول پخت و پز و بچه داری است.

آیا در روز دوشنبه نیز حضور خدا را احساس می کنیم؟ زمانی که همه به کارهای روزمره خود مشغولیم؟ خدا کماکان مشتاق آن است که در معبد مقدس خود همانجایی که ما هستیم، باشد. او کماکان تداوم محبت، رضایت و پرستش فرزندان خود را هر جا که کار می کنیم، می طلبد.

آیا برای یک تاجر زیبا نیست که روز دوشنبه در حالی که در قلب خود دعوت به پرستش دارد، وارد دفتر کار خود شود: «خداوند در دفتر من است، تمامی دنیا در حضور او ساکت شوند.»

اگر در بطن تمامی مسئولیتهای روز دوشنبه قادر به پرستش نیستید، دور از ذهن است که در روز یکشنبه قادر به اینکار بوده باشید!

هیچیک از ما از این توان برخوردار نیست که خدا را بفریبید. بنابراین اگر ما در روز شنبه به دنبال چیزهایی می‌دویم که از حضور و پرستش او بدورند، دیگر وضعیت درستی برای ما باقی نمی‌ماند که در روز یکشنبه به پرستش بنشینیم.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خدا را در چارچوب گذاشته‌اند. خدا فقط در محراب کلیسا است و زمانی که از کلیسا به جانب منزل خود براه می‌افتیم، این احساس در ما شکل می‌گیرد که انگار خدا را در آن چارچوب که کلیسا باشد، باقی گذاشته‌ایم.

می‌دانید که این امر حقیقت ندارد، ولی در این مورد چکار می‌کنید؟

خدا را نمی‌توان در یک ساختمان، و یا اتومبیل و یا خانه و دفتر کار شما محدود کرد. تشویق پولس به قرنطیان به همان اندازه آن روز، برای ما نیز مصداق دارد:

« آیا نمی‌دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر کسی

هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و

شما آن هستید.» (اقرنتیان ۳: ۱۶ و ۱۷)

اگر حضور خدا را در دفتر، کارخانه، و منزل خود حس نمی‌کنید، پس خدا در کلیسایی هم که بدان می‌روید، حضور ندارد.

من خود زمانی به مسیح ایمان آوردم که در یکی از کارخانه‌های لاستیک اتومبیل در «آکرون» اوهایو کار می‌کردم. کار خود را در آنجا بیاد دارم. پرستش خودم را در آنجا هم بیاد دارم. اشکهای زیادی را در پرستش در آن کارخانه ریخته بودم. هیچکس در هیچ زمان در مورد آنها از من نپرسید، ولی اگر می‌پرسیدند، در جواب ابداً تردید نمی‌کردم.

کاربرد برخی فنون را می‌توان یاد گرفت، تا وقتی که دیگر به شکل اتوماتیک از انسان سرزند. در امر پرستش آنقدر ماهر شده بودم که در حینی که دستهای من کار می‌کرد، می‌توانستم خدا را پرستش کنم. باور من بر این است که اگر در زمان پرستش (حتی در محل کار ما) روح خدا از درون ما، حمد و تمجید سر دهد، تمامی آلت‌های موسیقی در آسمان پرستش ما را به قوت همراهی خواهند کرد.

بر اساس تجربه‌ای که دارم، تمامی زندگی ما، تمامی منشهایی که به عنوان یک شخص داریم، باید به جانب پرستش خدا باشد.

در شما چه چیزی هست که به جهت پرستش خدا اشتیاق دارد؟ ایمان، محبت، اطاعت، وفا، عمل زندگی؛ تمامی اینها شما را به پرستش خدا می‌کشانند. اگر چیزی در شما هست که از پرستش امتناع می‌کند، پس چیزی هم در درون شما وجود ندارد که خدا را به خوبی پرستش نماید.

اگر نمی‌توانید خدا را چنانکه باید پرستش کنید، این مشکل به این دلیل است که شما خدا را در بخشهای مختلف قرار داده‌اید، به طوری که یک بخش او را پرستش می‌کند، ولی دیگر بخشها نمی‌کنند.

این می‌تواند وهم بزرگی باشد؛ اینکه پرستش فقط باید در کلیسا و یا در بطن طوفانی خطرناک و یا در برخی از زیبایی‌های طبیعت اطراف ما صورت پذیرد. من با افرادی بوده‌ام که زمانی که در لبه نفس‌گیر صخره بالای پرتگاه می‌ایستادند، به ناگاه به افرادی سوپر روحانی تبدیل می‌گشتند. ما گاهی در برخی از وضعیتهایی این چنین قرار می‌گیریم که فریاد می‌زنیم: «زنده باد عیسی!»

خواهر و برادر من، اگر ما فرزندان ایماندار خدا هستیم که روح‌القدس در آنها شادی، لذت و عجایت دائمی فرو می‌ریزد، دیگر نیازی به طوفان بالای کوه نداریم که شوکت و عظمت خدای ما را به ما نشان دهد.

این بیشتر وهم و خیال است که بخاطر حضور طوفان و ستاره‌ها و فضا حس شاعری به ما دست دهد و به اشتباه چنین بیانگریم که روحانی شده‌ایم. بگذارید بیادتان بیاورم که مستها و جانیان هم می‌توانند به چنین احساسات شاعرانه بیافتند. مبدا چنین تصور کنیم که اینگونه چیزها می‌توانند پرستش را بنیاد نهند.

اگر می‌دانم که در قلب خود چیزهایی دارم که او را خشنود نمی‌کنند، به هیچ عنوان نمی‌توانم پرستشی که مقبول اوست، به حضور خدا تقدیم کنم. نمی‌توانم در روز یکشنبه خدا را براستی و در شادی پرستش کنم، ولی در روز دوشنبه نتوانم. نمی‌توانم در روز یکشنبه خدا را با سرود شادی پرستش کنم و در معاملاتی که در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه دارم، دانسته و آگاهانه او را از خود بیزار سازم. بگذارید دید خود را از پرستش باز تکرار کنم - هیچ پرستشی به طور کامل خدا را خشنود نمی‌سازد، مگر اینکه در من چیزی نباشد که خدا را خشنود نمی‌نماید.

آیا آنچه که گفتم، شما را مأیوس می‌کند؟ اگر به همه حرفهای من توجه کنید، مطمئن باشید که در روح تشویق خواهید شد. ولی هرگز در درون خود این قصد را نداشته‌ام که مردم را در جسم تشویق کنم.

هیچوقت به مردم به عنوان مردم ایمان نداشته‌ام. به نیت‌های خوبی که دارند، احترام می‌گذارم. می‌دانم که قصد بدی ندارند. ولی نیت‌های خوب خود را در جسم نمی‌توانند به انجام برسانند. علت این امر در این است که ما تا زمانی که منبع پیروزی و شادی و برکت را در عیسی مسیح پیدا نکرده‌ایم، افرادی کماکان گناهکار هستیم.

هیچ چیز در ما نیست که بتوان آن را خوب کرد، مگر اینکه عیسی مسیح بیاید و ما را عوض کند؛ مگر اینکه در ما زندگی کند و ماهیت ما را با خدا، پدر قادر ما وحدت دهد. تا آن زمان فرا نرسد، نمی‌توانیم خود را خوب بخوانیم.

از این رو است که می‌گویم پرستش شما باید کامل باشد. پرستش باید تمامی وجود شما را شامل شود. برای همین هم هست که باید برای پرستش خدا خود را آماده کنید و این آماده سازی همیشه خوشایند نیست. تغییراتی انقلابی باید در زندگی شما صورت پذیرد.

اگر قرار است پرستشی حقیقی و پربرکت داشته باشید، در زندگی‌تان برخی چیزها باید نابود شوند و از بین بروند. انجیل عیسی مسیح مطمئناً بناکننده و مثبت می‌باشد. ولی لازم است که در برخی نواحی خراب‌کننده باشد و تمامی آن عناصری را که در زندگی انسان خدا را خشنود نمی‌سازند، ویران کند و از بین ببرد.

همیشه مسیحیانی بوده‌اند که چنین بحث کنند: «من در نام عیسی پرستش می‌کنم.» در باور این افراد پرستش خدا همانند فرمول است. چنین گمان می‌کنند که بردن نام عیسی در دعای خود اثری سحرآمیز خواهد داشت.

اگر کتاب مقدس را بدقت و با کمک روح القدس بخوانید، خواهید دید که نام و ماهیت عیسی هر دو یک هستند. بردن نام عیسی و آگاهی از نوع هجی کردن آن کافی نیست. اگر آمده‌ایم که در طبیعت خود همانند او باشیم، اگر به جایی آمده‌ایم که قدرت پیدا کنیم و بر اساس اراده او طلب نماییم، او نیز آن چیزهای نیکو را که بدانها نیاز داریم، به ما عطا خواهد کرد. ما فقط در نام عیسی پرستش نمی‌کنیم. خدا را در نتیجه تولدی که از بالا داشته‌ایم، پرستش می‌کنیم، تولدی که به مراتب بیشتر از دادن یک نام است. او طبیعت عوض شده‌ای را به ما عطا کرده است.

پطرس این حقیقت را با این سخن بیان می‌کند:

که بوساطت آنها وعده‌های بینهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فساد و شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

(۲ پطرس ۱: ۴)

چرا در رابطه با خشنود کردن خدا در پرستش خود را گول زنیم؟ اگر تمامی روز خود را در جسمانیات و دنیاگرایی زندگی می‌کنم و سپس در ظلمت شب خود را در بحران می‌یابم، چگونه به حضور خدایی که مقدس است، دعا می‌کنم؟ چگونه می‌توانم کسی را که مرا به پرستش در روح و در راستی دعوت کرده است، خطاب کنم؟ آیا به زانو در می‌آیم و نام عیسی را می‌خوانم، با این باور که در نام او قدرتی سحرآمیز وجود دارد؟

اگر عوض نشده‌ام و کماکان همان فردی جسمانی و دنیاگرا هستم، جز یأس و آشفتگی چیزی دستگیرم نخواهد شد. اگر در معنای واقعی نام و ماهیت او زندگی نمی‌کنم، نمی‌توانم به شکل صحیح در نام او دعا کنم. اگر در ماهیتی که او دارد، زندگی نمی‌کنم، در همان ماهیت نیز به شکل درست نمی‌توانم دعا کنم.

چگونه می‌توانیم امید پرستشی مقبول به خدا را داشته باشیم در حالی که عناصری این چنین شریر در ماهیت ما انضباط نشده، اصلاح نگشته، پاک و تطهیر نشده کماکان باقی هستند؟ کسی که در ماهیت خود هنوز هم عناصری بد را دارا است، ممکن است طوری اداره کند که بتواند برخی از قسمت‌های وجود خود را به پرستشی نیمه مقبول به خدا وادارد. ولی این چه طریقی است که بدان زندگی کنیم و ادامه دهیم؟

خدا می‌فرماید: «من می‌خواهم در افکار تو ساکن گردم. افکار خود را مقدسی بکن که بتوانم در آن ساکن گردم.» لازم نیست کاری انجام دهم و به دنبال آن احساس الزام به من دست دهد و توبه کنم. با داشتن افکار غلط هم می‌توانم رابطه خود را با خدا از دست دهم و دیگر حضور او را احساس نکنم و برکت پیروزی روحانی از من رخت بربندد.

خدا در افکار ناپاک و آلوده ساکن نخواهد شد. او در افکار شهوانی و پرطمع مسکن نخواهد گزید. او در افکار پر از نخوت و خودخواه ساکن نخواهد شد.

خدا به ما می‌گوید که افکار خود را مقدسی بگردانیم، تا او بتواند در آن مسکن گزیند. او به افکار پاک و پر محبت ما بها می‌دهد و افکار حلیم و خیرخواه ما را ارج می‌گذارد. این افکار، همانند افکار خود او هستند.

همانطور که خدا در افکار شما ساکن می‌گردد، خدا را پرستش خواهید کرد و مقبول خواهد شد. پرستش شما در بطن تمامی فشارها و سختی‌های زندگی همانند عطری خوشبو به حضور او برخواهد خاست.

اگر خدا بداند که پرستش او را با تمامی وجود خود نیت دارید، در این مورد خود با شما همکاری خواهد کرد. این مطلب را خود وعده داده است. محبت و فیض، وعده‌ها و کفاره، کمک همیشگی و حضور روح‌القدس همه از جانب اوست. آنچه که از شما انتظار می‌رود، عزم شما در این امر، طلبیدن خدا و ایمان به اوست. بدین ترتیب قلب شما تبدیل به مقدس و محرابی می‌گردد که در آن ارتباطی دائمی و ناگسستنی با خدا به شکلی دائمی وجود دارد. پرستش شما هر لحظه به حضور خدا بلند می‌شود.

«خدا در سکوت» و «خدا در طوفان» عناوین دو موعظه بزرگ از موعظت «اسپرجان» است. قلبی که خدا را می‌شناسد، او را در هر جا می‌تواند پیدا کند. من نیز با اسپرجان هم‌آواز شده و می‌گویم: کسی که با روح‌القدس خدا پر است، کسی که خدا را در زندگی خود به شکل واقعی ملاقات کرده است، می‌تواند شادی پرستش او را بشناسد و بداند، چه در سکوت زندگی باشد و چه در طوفان آن. ما می‌دانیم که خدا از ما چگونه بودنمان را طلب می‌کند. او از ما می‌طلبد که پرستش کنندگان باشیم!

## «خدا ... وه!»

از کتاب «در جوار عظمت او» به قلم دیوید نیدام

### پرستش

این کلمه چه تصویری در ذهن ایجاد می‌کند؟ اشعه‌های نور از میان شیشه‌های رنگین پنجره‌ها؟ نوای لرزاننده ارگ؟ گروه کر، رداهای دراز سفید و رنگی، شمعها، و بخور؟ پرستش چیست؟ کلمه‌ای دیگر برای تمجید و شکرگزاری؟ چیزی که می‌توان آن را با «شرکت هفتگی در جلسه کلیسا» انجام داد؟ برای جواب به این سوالات بیایید از کتاب مقدس به دو داستان پرستش آشنا و در عین حال متفاوت نگاه کنیم.

### دو نفر که پرستش کردند

در ۲ تواریخ ۲۰ ملت یهودا توسط حمله متحد سه لشکر بزرگ دشمن، در خطر نابودی قرار داشت. برای یهوشافاط پادشاه طریقی نبود که بتواند ملت را از این هلاکت نجات دهد. امیدی نبود و او این را به خوبی می‌دانست ... مگر اینکه خدا به نحوی دخالت می‌کرد. همه ملت یهودا جمع شدند، و در حالیکه «تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند»، پادشاه اعتراف نمود: «ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.» (۲۰: ۱۲ - ۱۳) در آن لحظات یأس و استیصال، پیغمبری با کلامی از خدا بپا خواست: «از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست... بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود، مشاهده نمایید.» (۲۰: ۱۵ - ۱۷). بعد از این پیام، یهوشافاط و تمامی یهودا را می‌بینیم که به روی درافتاده «خداوند را سجده» می‌کنند. در حالی که این صحنه فراموش نشدنی تاریخ را در ذهن خود تر و تازه نگه داشته‌ایم، بیایید به داستان دیگری نگاه کنیم، داستانی که با این داستان بسیار متفاوت است. داستان ایوب با صحنه‌ای شروع می‌شود که در آن زندگی از آرامش و شادی موج می‌زند و حکایت از دوام آن دارد. و سپس تمامی این دنیا بناگاه فرو می‌ریزد (ایوب ۱: ۱۳ - ۱۹). در عرض چند دقیقه

چهار بلای خانمانسوز بر زندگی ایوب هجوم می‌آورند و دار و ندار او را از بین می‌برند و جسد فرزندان او را بر خاک می‌نهند.

و سپس می‌خوانیم: «... آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد.»

یهوشافاط و ایوب، هر دو، به روی در می‌افتند و سجده و پرستش می‌کنند. وضعیت چگونه می‌توانست متفاوت تر از این باشد؟ بنابراین، پرستش هم مناسب لحظاتی که صدای خدا را می‌شنویم و رویاهایمان روی حقیقت می‌گیرند، و هم مناسب لحظاتی که دست او آنها را بالکل از بین می‌برد. آنچه که هم در بطن شادی، و هم در عمق غصه و غم صورت می‌پذیرد.

### خدایی بیش از اندازه عظیم

پس پرستش چیست؟ اگر در تعریف آن صرفاً به این مطلب اکتفا کنیم که پرستش تشکر از خدا و ستایش او در هر وضعیتی است، ممکن اصل مطلب را نتوانیم ادا کنیم. بیایید بدقت این دو داستان را زیر نظر بگیریم.

زمانی که یهوشافاط به درگاه خدا دعا می‌کرد، چه انتظاری از خدا داشت؟ پیامی از جانب او؟ وعده پیروزی؟ بلی، خدا قبلاً چنین کرده بود. شاید خدا وعده جرئت و شهامت بیشتر به سربازان می‌داد. شاید تاکتیک‌های نظامی بخصوصی را همانند زمان جدئون به آنها آشکار می‌کرد؟ نه، اینبار خدا همه را خود به گردن گرفته بود. همه را! این بیشتر و بسیار بیشتر از تمامی آن چیزی بود که یهوشافاط می‌توانست در رویای خود بپروراند! خدای او، خدایی بیش از اندازه عظیم بود. این، بسیار بزرگتر و عظیمتر از آن چیزی بود که مغز کوچک او بتواند حلاجی کند.

زمانی که با خدایی بیش از اندازه عظیم روبرو می‌شوید، چه می‌کنید؟ دو چیز: در مقابل این خدایی که بخاطر عظمت بیش از حد خود در ذهنتان نمی‌گنجد، خود را کوچک و کوچکتر می‌کنید؛ و در این کوچکی از خود عکس‌العمل و پاسخ نشان می‌دهید - چرا که کاری جز این نمی‌توانید بکنید.

این عکس‌العمل و پاسخ، خود را برای من در یک کلمه خلاصه می‌کند. پرستش در مقابل خدا، شگفتی و حیرتی است که با واژه «وه!» از دهان ما بیرون می‌ریزد. پرستش سرودی که می‌خوانیم، نیست. در واقع، ممکن است اصلاً کلامی از دهان شما بیرون نیاید؛ فقط و فقط صدای نفسی که از شگفتی به درون می‌کشید.

شاید «وه!» به گوش شما کلمه‌ای زیاد هم مقدس نرسد. اگر چنین است، فکر خود را عوض کنید. ولی کنه مطلب را از دست ندهید: پرستش به آن شکل هم که فکر می‌کنید، کلمات نیست؛ بیشتر آن عکس‌العمل و پاسخ از شما است که به خودی خود، از کوچکی بیش از حد شما در برابر خدایی بیش از اندازه عظیم درمی‌آید.

آنقدر عظیم که در ذهن نگنجد،

آنقدر بزرگ که هضم نگردد.

اگر در مقابل یک غول بایستید، چه می‌کنید؟ سعی می‌کنید که قامت خود را تا آنجا که می‌توانید، بلند کنید تا بدینوسیله خود را با او هم قد و مساوی احساس نمایید؟ یا اینکه صحنه پیش چشمتان، شانیه‌های شما را افتاده می‌کند؟ در مقابل خدایی بیش از اندازه عظیم، تنها مکان، کوچک بودن است؛ خود را تا آنجا که می‌شود، کوچک کنید. این دقیقاً همان چیزی که لغت عبری پرستش از آن در ذهن دارد: «خم شدن، به تعظیم و سجده درآمدن».

یهوشافاط پادشاه سجده کرد. ولی این امر در مورد ایوب چگونه بود؟ دقیقاً به همان شکل. در قضیه ایوب سروری در کار نبود؛ نه هیجان بود و نه نشانی از نشاط. فقط مردی تنها، با قلبی شکسته در دنیای فروریخته خود! ولی با این وجود، او نیز خود را با خدایی بیش از اندازه عظیم مواجه دید، خدایی بیش از اندازه مقتدر، بیش از اندازه مرموز، بیش از هر چیزی که ایوب قادر به هضم آن باشد. آنچه که روی داده بود، نمی‌توانست صرفاً بر اساس تصادف و بخت باشد. نه. در همه آنها دست خدای او به شکلی که حلاجی کردن آن برایش امکان نداشت، در کار بود. و ایوب لباس خود را جر داد، روی زمین به سجده افتاد و با شگفتی گفت: «وه!»

پرستش همیشه بدینگونه است. خواه در اطراف تخت خدا در آسمان باشد، جایی که آن مخلوقات جاندار و پیران «می‌افتند در حضور آن تخت‌نشین»، و او را «عبادت می‌کنند» (مکاشفه ۴: ۱۰، ۵: ۱۴، و ۱۹: ۴)، و خواه فقط یک مرد در کنار چاهی در بین‌النهرین که «آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود.» (پیدایش ۲۴: ۲۶). همیشه، از ازل تا به ابد، هر جا که ایمان‌داری به خود اجازه می‌دهد که حقیقتاً با خدا روبرو شود، پرستش خواهد کرد. زیرا خدایی که به درستی با او مواجه شویم، همیشه خدایی بیش از اندازه عظیم خواهد بود. در بخشش خود بسیار عظیم. در محبت خود بسیار عظیم. در داوری خود بسیار عظیم. در فیض خود بسیار عظیم. او را به هر شکل که بیابیم، در این کوچکی ما، برایمان بسیار و بیش از اندازه عظیم می‌باشد. نمی‌توانیم از عهده درک آن برآیم. برای درک و هضم آفریده نشده‌ایم، برای پرستش آفریده شده‌ایم.

زمانی که فرشتگان به این سیاره ویژه ما و به این فرزندان خدا نگاه می‌کنند، چه می‌بینند؟ آیا از نبود پرستش بر جای خشکشان نمی‌زند؟ ما در میان تمامی مخلوقات او باید بیش از همه در ترس و عجب و شگفتی باشیم. تنها ما فیض و بخشش او را چشیده‌ایم. تنها ما از ملکوت ظلمت رها و به ملکوت نور منتقل گشته‌ایم. تنها ما عروس پسر خدا هستیم.

## برای این شگفت زدگی وقت باید دار

اگر امروزه پرستش در میان قوم خدا صورت نمی‌گیرد، شاید بخاطر محدودیتی باشد که ما در مفهوم خود از خدا ایجاد کرده‌ایم. تا بدینوسیله او را در قدرت فهم و درک خود قرار دهیم؛ خدا را با دانش و آگاهی خود مقیاس زنیم و اندازه کنیم. خود را آزاد احساس می‌کنیم که برای تمامی «چراها» یمان از او جواب متوقع باشیم، که گویی مغز کوچک ما از عهده درک و هضم جوابهای او خواهد آمد. ما زمانی به «پرستش» می‌افتیم که خدا را همسو با توقعات خود ببینیم و احساس کنیم که مطابق انتظارات ما عمل کرده است. او را چنان پایین می‌کشیم که هم قد ما گردد، و آن موقع دیگر دلیلی نیست که از شگفتی و ترس و عجب به روی بر زمین افتیم. او دیگر خدایی بیش از اندازه عظیم نیست.

آیا ما مسیحیان عملاً چنین می‌کنیم؟ چند لحظه به عقب نگاه کنید، به آخرین باری که از خدا امید و انتظار چیزی داشتید و مطابق روایتان اتفاق نیفتاد. برای روی دادن آن حتی زمینه را هم فراهم کرده و زحمت زیادی را به خود روا داشته بودید تا بدینوسیله راه برای عمل خدا باز باشد. نقشه کشیدید، طرحریزی کردید، حتی شدیداً دعا هم نمودید. درواقع آنچه که انجام آن را از خدا می‌خواستید، زیاد هم بزرگ نبود، مخصوصاً برای خدایی چون او.

ولی چرا خدا همکاری نکرد؟ آیا «راه حل» شما را نمی‌دانست. فرض کنید کودکی بیش نیستید و سعی دارید از دیواری بالا روید. تلاش زیادی می‌کنید. سنگ جمع کرده و زیر دیوار می‌ریزید و روی آنها می‌روید، دستتان تقریباً به لبه دیوار می‌رسد، ولی نه کاملاً. تنها چیزی که از پدر احتیاج دارید، این است که قدری شما را بالا آورد. فقط یک ذره! همه کارها را کرده‌اید. دستتان تقریباً به لبه می‌رسد. ولی بنا به عللی پدر اینکار را نمی‌کند. آیا شما را دوست ندارد؟ آیا به شما اهمیت نمی‌دهد؟

کاشکی می‌توانستیم در چنین لحظاتی از نگرانی و تشویش دست برداریم و دوباره صدای خدا را بشنویم ...

چنانکه آسمانها از زمین بلندتر است، طریقه‌های من نیز از طریقه‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.

شگفت آور نیست؟ وقتی خدا خود را به اندازه توقعات ما «بالا» نمی‌کشد، یأس در ما می‌نشیند. علت این یأس و استیصال در این است که به اندازه کافی به بالا نگاه نمی‌کنیم. اگر چنین کنیم خدا را خواهیم دید که چطور بالاتر از تمامی توقعات و انتظارات ما است.

مطلب دیگری هم در این رابطه وجود دارد. بسیاری از ماها که کتابمقدس را برای سالیان زیادی مطالعه کرده‌ایم، در این خطر قرار داریم که حقایق کتابمقدس را به دو دسته قابل درک و غیرقابل درک تقسیم کنیم.

حقایق «قابل درک» شامل حقایق اساسی و بنیادین انجیل، و مکانیسم زندگی مسیحی خواهد بود. در عین حال با این مطلب موافق خواهیم بود که مطالبی نظیر تثلیث، حاکمیت خدا و اراده آزاد انسان، و یا طبیعت الهی و انسانی مسیح همه در طبقه حقایق «غیرقابل درک» شامل می‌شوند. از اینها گذشته، مگر غیر از این است که افرادی با مغزهایی بسیار بهتر از ما سالهاست که روی این مطالب بحث می‌کنند و بجایی نرسیده‌اند؟! ولی در مورد بقیه کتابمقدس، اگر واقعا در مطالعه آن کوشش کنید، چیزهایی دستگیرتان خواهد شد.

شما انجیل را می‌توانید در چهار بیان ساده قرار دهید: **موقعیت خدا، وضعیت انسان، تدارک خدا، تصمیم انسان**. توجه بسیار آسان است: در این مورد فقط اینطور فکر کنید: اگر هرگز گناهی مرتکب نمی‌شدم. و می‌توانید فیض خدا را مثل شعار روی پارچه بنویسید: «غناى خدا به قیمت جان مسیح» پولس فریاد برمی‌آورد: «نه» (رک رومیان ۱۱: ۳۳). فیض خدا غیرقابل درک است. ثروت و غناى مسیح را نمی‌توان اندازه گرفت. طرق خدا را نمی‌توان درک کرد. همانطور که می‌خوانید، به روی در افتید و همانطور که تعلیم می‌دهید، بلرزید!

بلی، خدا به اتاق راز خود درزی باز کرده است که بتوانیم گوشه‌هایی از آن را ببینیم. با اینحال اگر در این اتاق کاملا هم باز می‌بود و میلیونها سال به آنچه که در مقابل چشمان ما بود، خیره می‌شدیم، باز در مقابل آن صحنه بر خود می‌لرزیدیم.

ولی اجازه دادن به اینکه این شگفت زدگی ما را فرو بگیرد، زمان می‌برد. و کجاست شخصی که این روزها وقت داشته باشد؟ و نه فقط این، تمامی احساسات من در مقابل تماشای سریالهای تلویزیونی، از من خالی می‌شود.

چه می‌شود اگر شما نیز زندگی خود را با خدا، چنان جدی بگیرید، که او می‌گیرد؟ آنقدر جدی که بهترین افکار و بهترین احساسات خود را برای او نگه دارید؟ در انتهای این پاراگراف، عباراتی چند از کلام خدا نوشته شده‌اند؛ عباراتی که ذهن انسان را کش می‌آورند و قلب انسان را از گرمی پر

می‌سازند. چه می‌شود اگر همین امروز، همین اکنون، وقت دهید و متونی را که این عبارات در آن آمده‌اند، مطالعه کنید و و به خدا به قدر کافی وقت دهید که حقایق خود را در قلب شما حک کند و هر کدام از آنها را اثری عالی از عظمت او ببینید و کبوتر فکر خود را رها کنید تا در آسمان این حقایق آزاد و رها به پرواز درآید و در پهنه آن سیر کند؟

خدا را برای عطای ما لاکلام او... (۲قرن‌تیاں ۹: ۱۵)

عظمت بینهایت قوت او... (افسیان ۱: ۱۹)

دولت بینهایت فیض خود... (افسیان ۲: ۷)

دولت بی‌قیاس مسیح ... (افسیان ۳: ۸)

محبت مسیح که فوق از معرفت است ... (افسیان ۳: ۱۹)

خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد ... (۱پطرس ۱: ۸)

بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده ... (۲قرن‌تیاں ۴: ۱۷)

نه. در برنامه‌تان نبود که زانو بزنید، صورت خود را به قالی زمین بچسبانید. و اشکها؟ آنها هم در برنامه نبودند. ولی این، آن جایی است که خود را می‌یابید - کوچک در حضور او که بالاترین است.

## هیجانهای احساسی به جای پرستش

یکی دیگر از دلایل نبود پرستش در میان قوم خدا در این است که ما به شکلی معصومانه هیجانهای احساسی خلق و آن را با پرستش جایگزین کرده‌ایم. ما انسانها قادریم چیزهای دیگری را «بیش از اندازه بزرگ» هستند، خلق کنیم. بعضی وقتها اینکار را با موسیقی انجام می‌دهیم. برخی از موسیقی‌دانان چنان اثراتی از خود باقی گذاشته‌اند که ما را از خود بیخود کرده‌اند. شاید نیت ما بر این بوده که خدا مرکز تمرکز و توجه ما باشد، ولی اغلب به چیزی منتهی می‌شود که جز تجربه آن «بیش از اندازه بزرگ»، چیز دیگری نبوده است.

آخرین باری را که در سالن موسیقی نشسته و به نوای دسته کر گوش کردید، بیاد دارید؟ پرده باز می‌شود، افراد حاضر در سالن ساکت می‌گردند، و سپس ... صدای موسیقی! در آن لحظه واقعاً فرقی نمی‌کرد که دسته کر بجای «هللویاه»، کلمه «هپلی هیو» بخوانند. چرا که در آن لحظه، تجربه در مرکز

صحنه قرار دارد، نه حقیقت. تجربه‌ای که یک فرد غیر مسیحی هم، به همان اندازه فرد مسیحی و شما از آن لذت می‌برد.

تجربه کردن آنچه که واقعی است، نیاز به نوازنده‌ای دارد تمرکز خود را بر پرستش و حقیقت گذارده است و از روح القدس خدا هدایت می‌شود. چنین نوازنده‌ای می‌تواند ما را به تجربه آنچه که واقعی است، برساند.

سوء تفاهم نشود. برجکهای کلیسا، پنجره‌هایی با شیشه‌های رنگین، و دسته کر کلیسایی بزرگ به هیچوجه غلط نیستند. خدا موجد زیبایی است. ولی این چیزها نباید جانشین بی‌مایه برای آن «شگفت‌زدگی» باشند که از کشف جلال و عظمت خدایتان بر شما حاکم می‌شود.

شاید یکشنبه بعد قدری بیشتر وقت دهید و در راز «این خدای عظیم و اعجاب انگیز» بیشتر غوطه خورید. شاید کنار شما یهوشافاطی باشد که می‌خواهد از شادی فریاد برآورد: «جلال!» به خدایی که بیش از اندازه شفیق، بیش از اندازه لطیف، و بیش از اندازه مهربان است. با اینحال، جان شما شاید، همانند ایوب، از غم و غصه کاهیده شده باشد؛ قوت فرو ریخته، بی‌هیچ نقشه و برنامه و رویایی، فقط و فقط خستگی ناشی از پوچی که لحظه به لحظه شما را بیشتر به زانو درمی‌آورد. در درون خود، به روی در می‌افتید و صدایی ناتوان از گلویتان بیرون می‌آید: «وه». نه از خشم و عصیان، بلکه از ترس و عجب و حرمت این خدای بسیار مرموز که در تاریکی است و غیر قابل درک، و هنوز هم می‌گوید: «دوستت دارم.»

## تجربه «قله وه!»

زمانی که بچه بودم، خانواده ما اغلب به کوههای سیرا در کالیفرنیا می‌رفت و چند روزی را در آنجا چادر می‌زدیم. بالا رفتن از جاده‌های کوهستانی آنجا که بلندی‌اش به ده تا چهارده هزار پا می‌رسید، جان را به لب می‌رساند، مخصوصاً زمانی که آفتاب به شدت می‌تابید. داشتن رادیاتورهای اضافی برای ماشینهایی که در این کوه بالا می‌رفتند، امری معمولی بود. همیشه چند ظرف پر از آب هم به سپر ماشین بسته می‌شد. هر کدام از قله‌ها برای خود نامی داشت.

یکی از این قله‌ها را هرگز فراموش نمی‌کنم. نامی خنده‌دار داشت: «قله وه»

از پدرم پرسیدم: «چرا این کوه را به این اسم می‌خوانند؟ پدر و مادرم در جواب این سؤال لبخند زده و گفتند: «صبر کن، می‌بینی.»

ماشین ما روی دست اندازها همینطور بالا می‌رفت و ما را در صندلی‌هایمان به شدت می‌تکاند. و زمانی که دیگر امید رسیدن به قله را از دست داده بودم، بلاخره رسیدیم. تا از ماشین پیاده شدم، بی‌اختیار از دهانم آهی بلند از شگفت زدگی برآمد: «وه!» در مقابل دیدگان من، کوه سییرا با آن برفی که بر قله داشت، چنان بلند و عظیم سر به آسمان کشیده بود که انسان را شگفت زده بر جای می‌گذاشت و بی‌اختیار از دهانش برمی‌آمد: «وه!» منظره‌ای بسیار زیبا، زیباتر از آنچه که بتوانم تصور کنم.

همه ما خندیدیم. حال جواب سؤال خود را گرفته بودم. فکر می‌کردم، روزی من هم این فرصت را خواهم داشت که به شخصی دیگر بگویم: «صبر کن، می‌بینی!»

حال به جای کوهستان سییرا، کنسرت بزرگی را در خیال خود تصور کنید. چشمان خود را ببندید. سالن بزرگ کنسرت را در خیال تصویر کنید. می‌توانید ببینید؟ می‌توانید بشنوید؟ در این خیال، حال تمامی حضار داخل سالن را بیرون کنید. حالا سالن خالی است و فقط نوازندگان در آن هستند. حال قوه شنوایی تمامی نوازندگان را از آنها بگیرید و آنها را کر نمایید. چه باقی می‌ماند؟

آیا سنفونی کماکان می‌نوازد؟ آیا نوای موسیقی کماکان فضای سالن را به رعشه انداخته است؟ بلی. ولی کسی نیست که بشنود. به این می‌ماند که انگار چیزی ابداً صورت نگیرد.

خدای ما چنین مقرر کرده که فرزندان او، در این سیاره کوچک که سنفونی عظمت او است، هم حضار شنونده و هم حضار واکنش دهنده باشند. عیسی فرمود: «به شما می‌گویم، اگر اینها ساکت شوند، سنگها به صدا در خواهند آمد!»

خدا برای هر یک از ما «وه»‌های نامحدود دارد. این «وهها» اغلب به ناگاه در مقابل ما ظاهر می‌شوند و خود را در مقابل خدایی بسیار مرموز می‌بینیم، خدایی که فیض، بخشش، صبر، خلاقیت، رفاقت و داوری او شعله به جانمان می‌اندازد. برخی مواقع نیز این وهها در انتهای عذابهایی که می‌کشیم، می‌آیند، عذابهایی که گویی پایانی ندارند.

ولی بسیاری از این وههای خدا را هم اکنون می‌توانیم تجربه کنیم. کافی است بر آن شویم که دست از هر چیز برداریم و به شخصیت خدای خود نگاه کنیم. خم شویم، سجده کنیم، بلرزیم و خدایی را که بیش از اندازه بزرگ است، از سر نو کشف کنیم.

## شام خداوند

به قلم جف جونز

عیسی پیش از مرگ خود شاگردان را در طبقه بالای خانه‌ای در اورشلیم جمع نمود تا با آنها در مورد وقایعی که در روزها و هفته‌ها و سالهای آتی روی می‌داد، صحبت کند. مهمترین لحظات آن ساعات، حول و حوش شامی بود که عیسی با شاگردان، پیش از مرگ خود، صرف می‌کرد. این، در واقع، آخرین شام او بود. عیسی به آنها معلوم داشت که به سفره نشستن آن شب آنها، از آن شامهای معمولی نیست، بلکه بیشتر رسمی که انجام مرتب آن را از شاگردان و پیروان خود طلب می‌کرد. نان و شراب، سمبلی از مرگ مسیح می‌بودند و شرکت ایمانداران در آن، به یادبود مصلوب شدن او صورت می‌گرفت و عمل بسیار مهم پرستش به شمار می‌رفت. پولس در اقرنتیان ۱۱: ۲۳ - ۲۶ درباره این واقعه چنین می‌نویسد:

زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.

ما بر این باور هستیم که این شام، یادبودی سمبلیک می‌باشد که در آن نان، یادآور بدن عیسی و شراب یادآور خون اوست. برخلاف عقیده‌ای که برخی در تاریخ کلیسا داشته‌اند و هنوز هم دارند، باور ما بر این نیست که این نان و شراب به نحوی تبدیل به جسم و خون عیسی مسیح می‌گردند. در این شام، ما بخاطر آنچه که مسیح در روی صلیب به انجام رسانیده است، از او تشکر می‌کنیم و شراب و نان طرق ملموسی است که بدان مرگ او را به یاد آوریم.

عمل شام خداوند برای فرد ایماندار سه مرحله مهم گذشته، حال، و آینده را دارد:

۱) اهمیت گذشته: مرگ قربانی وار مسیح را در روی صلیب به یاد می‌آوریم و نتایج این عمل بزرگ را جشن می‌گیریم.

۲) اهمیت حال: شام خداوند، زمان بی‌نظیری به جهت مشارکت با مسیح و قوم او می‌باشد. با شرکت در این شام، رابطه خود را با او به شکلی قوی‌تر تحکیم می‌کنیم و با اطاعت از فرمان او مبنی بر شرکت در این عمل پرستش، او را احترام می‌نهم.

۳) اهمیت آینده: ما نه فقط به گذشته، بلکه به آینده نیز نگاه می‌کنیم، به بازگشت او در آینده، به زمانی که باز با ما خواهد بود.

دیگر متونی که در مورد شام خداوند صحبت می‌کنند، عبارتند از؛ متی ۲۶: ۲۶ - ۲۹، مرقس ۱۴: ۲۲ -

۲۵، و لوقا ۲۲: ۱۷ - ۲۰

## شکل بفشی به پاسخ

۱- آیا به محبت خدا متعهد هستید؟ آیا این محبت را از طریق پرستش و اطاعت از او نشان می‌دهید؟ این سرسپردگی را می‌توانید با جواب به سوالات زیر ارزیابی کنید.

موقعی این کشش در من به وجود می‌آید که در زندگی خود ..... را برتر از خدا قرار دهم.

آن جوابی را که بیشتر از بقیه صدق می‌کند، علامت زنید.

|                    |   |
|--------------------|---|
| من مرتب بندرت هرگز | به شکل خصوصی به پرستش خدا وقت می‌دهم.   |
| من مرتب بندرت هرگز | به پرستش خدا با دیگران وقت می‌دهم.  |
| من مرتب بندرت هرگز | قبل از پرستش دستجمعی با دیگران، به شکل خصوصی پرستش کرده و قلب خود را در حضور خدا آماده می‌سازم. |
| من مرتب بندرت هرگز | با دست و دل بازی خود، پرستش خویش را به خدا ابراز می‌دارم.                                       |
| من مرتب بندرت هرگز | با شیوه زندگی روزانه‌ام پرستش خود را به خدا ابراز می‌کنم.                                       |
| من مرتب بندرت هرگز | با خدمت به دیگران پرستش خود را به خدا ابراز می‌کنم.   |
| من مرتب بندرت هرگز | با شرکت مرتب در شام خداوند پرستش خود را به خدا ابراز می‌کنم.                                    |

برای پرستش بهتر خدا، در کدام قسمت از زندگی‌تان به تغییر احتیاج دارید؟

۲- به پرستش خدا وقت دهید. شاید بخواهید زمزمور ۸ را بخوانید و افکار خود را به روی کاغذ آورده، آنها را در دعا به خداوند تقدیم دارید. شاید بخواهید که دعای خود را همانند یکی از این مزامیر به حضور خدا تقدیم کنید.

## بحث موضوع

- ۱- منظور از دوست داشتن خدا با تمامی دل، جان، فکر و قوت چیست؟ (در جواب به این سؤال، شاید بخواهید به افرادی فکر کنید که رابطه عمیق و مبتنی بر محبت با خدا دارند.)
- ۲- در مرکز دوست داشتن خدا، جلال خدا و پرستش او قرار دارد. ما چگونه باید او را پرستش کنیم؟ چگونه باید خدا را جلال دهیم؟
- ۳- پرستش خدا شامل این هم هست که ما در افکار و زندگی خود، او را در مقام اول قرار دهیم. مردم معمولاً چه چیزهای دیگری را در مقام اول قرار می‌دهند؟ شما چگونه؟
- ۴- «توزر» می‌نویسد: «هیچ پرستشی خدا را به شکل کامل خشنود نمی‌سازد، مگر اینکه در من چیزی نباشد که او را خشنود نسازد.» منظور او از این سخن چیست؟ چگونه می‌توانیم آن چیزهایی را که موجب خشنودی خدا نیستند، از زندگی خود بیرون کنیم؟
- ۵- آیا به نظر شما اطاعت از خدا و پرستش او همیشه به خوشحالی و شادی ما منتهی می‌شود؟ چرا و چرا نه؟
- ۶- چگونه می‌توانیم در تمامی جنبه‌های زندگی خود بر اطاعت از خدا تأکید گذاریم، بی‌آنکه بدام مذهب‌گرایی بیافتیم؟

۷- یکی از طرقی که عیسی بدان پرستش ما را طلبید، به یاد آوردن مرگ او از طریق شرکت در شام خداوند بود. این عمل برای چیست؟ تا چه اندازه مهم است؟ چگونه باید شام خداوند را بجا آوریم؟

۸- در مقام یک گروه، برای تشویق یکدیگر به جهت پرستش دائمی خدا و اطاعت از او چه باید بکنیم؟

## گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- انجام این بحث، نظر اولیه شما را در مورد موضوع چگونه تغییر داده است؟ آنها را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی بر زندگی شما تأثیر می‌گذارند؟

۳- خود را متعهد کنید: برای رشد ایمان خود اهدافی مشخص و آن را با گروه و یا فرد سر گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من: